

بررسی روابط شاه اسماعیل صفوی با حاکم امارت ذوالقدر

رضا دشتی^۱

چکیده

دوره صفویه به لحاظ روابط خارجی، بدون شک از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران است. سابقه تاریخی روابط میان خاندان صفوی با ایلات ذوالقدر به دوره شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی بازمی‌گردد. با تأسیس سلسله صفوی و سرکوب بقایای آق‌قویونلوها توسط شاه اسماعیل و گریختن سلطان مراد آق‌قویونلو نزد علاءالدوله ذوالقدر، اتحاد سیاسی آن دو و علل و عوامل مختلف دیگر، باعث پیدایش روابط سیاسی و نظامی میان شاه اسماعیل صفوی با ذوالقدریان برای مدت ۱۰ سال شد. این روابط در بیشتر ایام و در ابتدا به صورت کاملاً خصمانه بود و اما بعدها به دلایل کاملاً سیاسی- نظامی به نزدیکی و اتحاد نظامی طرفین منجر گردید. پژوهش حاضر با روش توصیفی- تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، در صدد پاسخ به این سؤالات است که روابط و مناسبات شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر چگونه بود؟ و روابط سیاسی- نظامی آن دو حاکم تحت تأثیر کدام عامل بیرونی بوده است؟ در نتیجه مشخص شد که روابط شاه اسماعیل با علاءالدوله به دلایل مختلف، ابتدا خصمانه آغاز شد و با به قدرت رسیدن سلطان سلیم در عثمانی و رویکرد تهاجمی او نسبت به آنان، روابطشان با واسطه دولت ممالیک، دوستانه و منجر به اتحاد نظامی بین طرفین گردید.

▪ واژگان کلیدی:

صفویه، شاه اسماعیل، امارت ذوالقدر، روابط.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱/۱۶

^۱. استادیار گروه تاریخ تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر dashti.r2012@yahoo.com

مقدمه

سابقه تاریخی روابط میان خاندان صفوی با ایلات ذوالقدر مستقر در جنوب آناتولی به دوره شیخ جنید پدر بزرگ و شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بازمی‌گردد. شیخ جنید پس از آگاهی از بدگمانی جهان‌شاه قره‌قویونلو نسبت به خود، ناچار به ترک اردبیل گردید و با حضور در میان قبایل شیعی قرامان اوغلو در جنوب‌غربی آناتولی، شمال‌شام و دیار بکر (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷) و تبلیغات وسیع هواداران خاندان صفوی در میان دودمان‌های شیعی آناتولی (سومر، ۱۳۷۱: ۲۷، ۲۳) باعث شد تا صوفیان متعددی از سوی قلمرو عثمانی (روم)، سوریه و بین النهرین دور او جمع شوند (همان: ۳۸؛ هینتس، ۱۳۶۱: ۲۸-۱۶). در این میان، برخی از منابع از پیوند خویشاوندی شیخ جنید با ایل ذوالقدر و ایجاد ارتباط با آنان سخن گفته‌اند (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴۷). با مرگ جنید، فعالیت‌های تبلیغاتی صوفیان در میان دودمان‌های شیعی آناتولی برای مدت کوتاهی دچار وقفه شد، اما با حضور شیخ حیدر در اردبیل و حمایت امیر حسن بیگ آق‌قویونلو، تبلیغات خاندان صفوی در میان ایلات از سر گرفته شد و باعث گردید تا از آسیای صغیر، قرامان، تکه، حمید و شام، ایلات ترکمن سرازیر اردبیل شوند (هینتس، ۱۳۶۱: ۹۱-۸۶). از آن زمان به بعد عده زیادی از افراد ایل ذوالقدر نیز به‌ویژه همزمان با تأسیس سلسله صفوی به ایران آمدند و در زمره قزلباشان صفوی قرار گرفتند (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۳۸؛ قمی، ۱۳۵۹: ۵۵/۱؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴۲) و چنان اهمیت یافتند که در دوره شاه اسماعیل و پس از او، ایل ذوالقدر از مهم‌ترین ایلات قزلباش ایران به شمار می‌رفت.

همزمان با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی در ایران، در سرزمین‌های ناحیه فرات علیا با مراکز آن در مرعش و البستان و اطراف کوه‌های توروس واقع در نواحی جنوب‌شرقی آناتولی یکی از ایلات ترکمن به نام ذوالقدر فرمان می‌راندند و در آن زمان، در رأس آنان علاءالدوله ذوالقدر (۹۲۱-۸۸۴ ق.) قرار داشت که برای یافتن تکیه‌گاه سیاسی مطمئن، در سیاست خارجی خود، گاهی به عثمانی و گاهی به ممالیک نزدیک می‌شد (لین‌پول، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲).

پیشینه مناسبات ایلات ذوالقدر با خاندان صفوی به دلیل علاقه ذوالقدرها به مشایخ صفوی و دولت صفویه حسنه بود، اما گرایش علاءالدوله ذوالقدر به آخرین بازماندگان خاندان حکومتگر آقویونلو و پناه دادن علاءالدوله به سلطان مرادی که توسط شاه اسماعیل صفوی منهزم و متواری شده بود و برقراری پیوند خویشاوندی با او، اعلام نوعی اتحاد و تفاهم سیاسی میان آن دو خاندان بود. خطرات و تهدیدات امنیتی مناسبات شکل گرفته شده جدید بین علاءالدوله ذوالقدر با سلطان مراد آق‌قویونلو خواسته و یا ناخواسته متوجه دولت

تازه تأسیس صفوی بود و حرکت علاءالدوله و سلطان مراد به سمت مرزهای غربی ایران، مناسبات خصمانه بین علاءالدوله ذوالقدر با شاه اسماعیل صفوی را موجب گردید و نهایتاً منجر به درگیری‌های نظامی متعددی بین طرفین گردید. بعدها تنها پیدایش عامل تأثیرگذار و مهمی به نام سلطان سلیم که به دنبال توسعه‌طلبی در مشرق و جنوب‌شرقی امپراطوری عثمانی بود، اجباراً صفویان و ذوالقدریان متخاصم را با وساطت ممالیک به سمت اتحاد سیاسی- نظامی سوق داد.

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت که روابط شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر در برخی از پژوهش‌ها بازتاب مختصری داشته است. از جمله: محمد عزیزنژاد و وحید فرخی دیگه‌سرا (۱۳۹۵) در مقاله "تأثیر مسئله مهاجرت قزلباشان آناتولی بر روابط شاه اسماعیل صفوی و امارت‌نشین ذوالقدر" ارائه شده در کنگره ملی قزلباشان در ایران و آناتولی، در اردبیل بر آن هستند تا مناسبات خصمانه شاه اسماعیل و علاءالدوله ذوالقدر را با محوریت مسئله قزلباش‌ها مورد بررسی قرار دهند. یزدان فرخی و آرش امین‌پور (۱۳۹۷) در مقاله "شاه اسماعیل، امرای گُرد و از دست رفتن دیار بکر" به بررسی روابط شاه اسماعیل با امرای گُرد و فعالیت‌های دولت صفوی در منطقه دیار بکر پرداخته‌اند و تنها اشاره‌ای بسیار مختصر به تصرف قلاع دیار بکر توسط علاءالدوله ذوالقدر نموده‌اند، بدون اینکه روابط شاه اسماعیل با حاکم‌نشین ذوالقدر را مدنظر داشته باشند. رحیم رئیس‌نیا در مقاله "ذوالقدر/ ذوالقدریه" جلد ۱۸ دانشنامه جهان اسلام (۱۳۹۲) اطلاعات خوبی در مورد ایل ذوالقدر ارائه داده و اشاراتی به درگیری‌های شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر داشته است، اما به دوره روابط حسنه آن دو اشاره‌ای ننموده است. نادیا برگ‌نیسی نیز در مقاله "ذوالقدر" جلد ۲۴ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۹۸) به سیر تاریخچه ایل ذوالقدر پرداخته و اشاره‌ای مختصر به درگیری شاه اسماعیل با علاءالدوله نموده، اما او نیز اشاره‌ای به دوره بهبود روابط طرفین نکرده است. همچنین در ذیل کلمه «ذوالقدر» در جلد ۲ دایره‌المعارف اسلام^۱ (۱۹۹۱) به زبان انگلیسی، اشارات مختصری به روابط شاه اسماعیل و علاءالدوله ذوالقدر شده است. پس از بررسی و جستجو مشخص گردید که هیچکدام از مورخین داخلی و خارجی تاکنون به طور خاص به موضوع بررسی مناسبات شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله، حاکم امارت ذوالقدر نپرداخته‌اند و در مقالات دایره‌المعارفی نیز اشاره‌ای به دوره بهبود مناسبات و اتحاد نظامی طرفین نگردیده و تنها به‌طور مختصر به گوشه‌هایی از مناسبات خصمانه آن دو اشاره شده است.

^۱ Encyclopedia of Islam

هدف از پژوهش حاضر، بررسی کامل سیر تطور روابط سیاسی- نظامی شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله حاکم امارت ذوالقدر است و از آنجایی که این روابط از طرف برخی نویسندگان ایرانی کم‌اهمیت تلقی شده و در مواردی نیز مغفول مانده است، سعی گردیده تا با استفاده از منابع مختلف اعم از عربی، ایرانی، ترکی و تحقیقات مستشرقین غربی سیری کامل از این روابط و علل و عوامل فراز و فرود آن ترسیم شود و به ویژه نکات تازه و متفاوتی در مورد دوره بهبود مناسبات و اتحاد نظامی طرفین بر اساس منابع عربی و ترکی ارائه گردد.

تاریخچه خاندان حکومتگر ذوالقدر

یکی از خاندان‌های ترکمن اوغوز که بین سال‌های ۹۲۱-۷۴۰ ق. در مناطق کوهستانی توروس و ناحیه فرات علیا با مراکز آن در مرعش و البستان، واقع در نواحی جنوب شرقی آناتولی فرمان می‌راندند، خاندان ذوالقدر بودند (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸). کلمه ذوالقدر لغتی عربی است که به جای کلمه ترکی ذوالقدر کاربرد یافته است (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۵۲) این کلمه در منابع تاریخی به اشکال مختلف از جمله ذوالغادر، ذلغادر، ذوالغادر، ذلقدر، ذوالقادر، ذرقدر، و طولقدر ذکر شده است (Encyclopedia, 1991: 2/ 239). کتیبه‌ای به جای مانده از رؤسای خاندان حکومتگر ذوالقدر مربوط به سال ۸۴۲ ق. نشان می‌دهد که اصالت ایل «ذوالقادر» خراسانی است (Uzuncarsili, 1988: 169).

ایل ذوالقدر هم‌زمان با حمله مغول به ایران و پس از بازگشت چنگیزخان به وطنش، به ریاست فرماندهی به نام ذوالقدر یا ذوالقادر از خراسان به آناتولی مهاجرت کردند (لین‌پل، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲) و تأسیس بیگ‌نشین ذوالقدر هم‌زمان با فروپاشی دولت ایلخانان مغول در اواسط قرن هشتم هجری در آناتولی که بخشی از قلمرو ایلخانان مغول بود، اتفاق افتاده است (احمد سعید، ۱۹۷۲: ۴۲۹/۲). با مرگ سلطان ابوسعید، آخرین سلطان ایلخان مغول در ایران به سال ۷۳۶ ق.، ممالیک مصر به توسعه قلمروشان در شام پرداختند و دامنه نفوذشان را تا جنوب شرقی آناتولی گسترش دادند. با اعمال نفوذ و تحریکات ممالیک، ترکمن‌های ساکن در منطقه مرعش به ریاست زین‌الدین قراجه ذوالقدر تا حوالی ملطیه پیش رفتند و با استفاده از هرج و مرج ناشی از مرگ ابوسعید، قدرت را در منطقه سیواس و قیصریه به‌دست گرفتند و با اخذ نیابت از ناصرالدین محمد سلطان ممالیک، بیگ‌نشین ذوالقدر را در نواحی جنوب شرقی آناتولی تأسیس نمودند و از آن به بعد، خاندان ذوالقدر از حکومت‌های تابع ممالیک مصر و شام به‌شمار می‌رفتند (لین‌پل، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲-۳۶۵).

دانشنامه، ۱۳۹۲: ۸۶۲/۱۸؛ 2/ 239 Encyclopedia, 1991). ذوالقدریان بعدها با توسعه قلمرو خود غیر از ولایت البستان و مرعش بر ولایت‌های دیگر در منطقه دیاربکر از جمله عینتاب، عزار، بهسنی، لارنده، قیرشهر، قیساریه، حصن روم، سیس و قارص نیز استیلا یافتند (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۴۳).

دوره حکمرانی زین‌الدین قراجیه پس از اعلام استقلال، به درگیری و زد و خورد با همسایگان سپری شد و سرانجام در اواخر سال ۷۵۳ ق. پس از شکست از حکمران حلب، دستگیر و ابتدا او را در قلعه حلب زندانی و پس از مدتی در همان‌جا به قتل رسید (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۸۸/۴، ۱۷۵، ۱۷۲). پس از قتل زین‌الدین قراجیه، ممالیک قدرت را به پسرش خلیل بیک سپردند، مشروط بر اینکه از آنان اطاعت کند. خلیل بیک بر مرعش ملطیه، خرپوت و بهسنی مستولی شد و البستان را به عنوان مقرر حکمرانی خود برگزید (Uzuncarsili, 1988: 169). پس از خلیل بیک، ترکمن‌ها برادرش سولی را به امارت برداشتند، اما چون سولی به همراه دیگر حکمرانان شامی در منازعات و کشمکش با سلاطین مملوک وارد شد، سرانجام برقو سلطان ممالیک در سال ۸۰۰ ق. بر سولی غلبه یافت و او را به قتل رساند (Encyclopedia, 1991: 2/ 239).

از دوره امارت سولی، ذوالقدریان خود را به عثمانیان نزدیک نمودند و با آنان مناسبات دوستانه برقرار کردند. سولی یکی از دختران خود را به عقد سلطان سیواس قاضی برهان‌الدین و دختر دیگرش را به عقد سلطان محمد چلبی درآورد (لین‌پل، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲). پس از سولی، سلاطین مقتدر عثمانی نیز همانند ممالیک برای اعمال نفوذ در منطقه جنوب شرق آناتولی از نامزدهای متخاصم کسب قدرت در امارت‌نشین ذوالقدر حمایت می‌کردند، چنانکه بایزید اول در سال ۸۰۱ ق. صدقه پسر سولی را از البستان بیرون راند و به جای او ناصرالدین محمد، پسر خلیل‌بیک را بر سر کار آورد (Encyclopedia, 1991: 2/ 239؛ دانشنامه، ۱۳۹۲: ۸۶۳/۱۸).

در سال ۸۰۳ ق. تیمور گورکانی بر ترکمنان ذوالقدری حمله برد و خرابی فراوان در قلمرو ناصرالدین محمد به بار آورد (شرف‌الدین، ۱۳۸۷: ۱۰۳۹/۲-۱۰۳۴) در نتیجه، ذوالقدریان هم مانند دیگر امرای آناتولی به ناچار مطیع تیمور شدند (Uzuncarsili, 1988: 169؛ لین‌پل، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲). پس از ناصرالدین محمد، در ۸۴۶ ق. پسرش سلیمان‌بیک به قدرت رسید. او روابط دوستانه‌ای با عثمانیان برقرار ساخت و در سال ۸۵۳ ق. یکی از دختران خود را به ازدواج سلطان محمد فاتح درآورد (لین‌پل، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲).

ملک ارسلان بیک پس از مرگ پدرش سلیمان در ۸۵۸ ق. بر تخت نشست. در منابع فارسی عصر صفوی از او با عنوان ملک اصلان یاد شده است (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۷۸؛ منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۱۶۹/۳؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۰۳) دوره حکمرانی ملک ارسلان معاصر با اوزون حسن آق‌قویونلو (۸۸۲-۸۵۷ ق.) بود و او بر شهر خرپوت تسلط یافت (باسورت، ۱۳۸۱: ۴۵۸) ارسلان بیک به مصر رفت تا از خوشقدم، سلطان مصر برای بازپس‌گیری شهر خرپوت کمک بگیرد. اما برادرش بوداق که با حکمرانی ارسلان مخالف بود، در زمانی که او در مصر بود، او را به دست یکی از فداییانش به قتل رساند. پس از آن، ممالیک سلطنت شاه بوداق را تأیید کردند، اما زمانی که بوداق به مرعش و البستان رفت، بیک‌های ترکمن از پذیرش حکمرانی او سر باز زدند و خواستار برادر دیگرش شهنسوار که سلطان محمد فاتح او را به عنوان امارت‌نشین ذوالقدر به رسمیت شناخته بود، شدند. به این ترتیب، شهنسوار بر البستان سلطه یافت و حکمران ذوالقدر گردید و بوداق شاه ناگزیر در سال ۸۷۱ ق. به قاهره فرار کرد (منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۱۶۹/۳؛ لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۹: ۱۴۷/۲). شهنسوار در ۸۷۲ ق. به قدرت رسید، او بلافاصله به حلب یورش برد و با ممالیک جنگید و بر آنان پیروز شد. قایتبای، سلطان ممالیک طی نامه‌ای از سلطان محمد فاتح درخواست کرد که از ادامه پشتیبانی و حمایت از شهنسوار بیک دست بردارد، سلطان محمد فاتح نیز برای حفظ روابط طرفین به شهنسوار دستور داد که از پیشروی در قلمرو ممالیک خودداری کند. اما او به این توصیه عمل نکرد، در نتیجه عثمانی‌ها نیز از کمک به او دست برداشتند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۹: ۱۴۸/۲). شهنسوار بیک در جنگ «عینتاب» در سال ۸۷۶ ق. از ممالیک شکست خورد و ناچار به تسلیم شد. او را به قاهره بردند و در آنجا به فرمان سلطان ممالیک در سال ۸۷۷ ق. به دار آویخته شد. از آنجایی که شهنسوار همواره در مناسباتش، جانب عثمانی‌ها را نگه می‌داشت، مرگ او خشم شدید عثمانیان را برانگیخت (لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲). ممالیک بعد از کشتن شهنسوار، مجدداً برادرش شاه بوداق را به حکومت ذوالقدریان منصوب کردند؛ اما عثمانیان برادر دیگر او یعنی علاءالدوله بوزقورت (گرگ خاکستری) (۹۲۱-۸۸۴ ق.) را برای سلطه بر قلمرو ذوالقدر یاری کردند. علاءالدوله پس از یازده سال تلاش در سال ۸۹۵ ق. بوداق را دستگیر نمود و به ممالیک تحویل داد و آنها او را به قتل رساندند (لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲؛ Encyclopedia, 1991: 2/ 239؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۹: ۱۴۸/۲). علاءالدوله ضمن بهبود روابط با ممالیک، روابط دوستانه‌ای نیز با عثمانیان برقرار کرد و دخترش عایشه را به عقد ازدواج بایزید دوم درآورد که بعدها سلیم اول از او تولد یافت (لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲).

به نظر می‌رسد که تحولات داخلی ایل ذوالقدر و روابط پیشین امارت‌نشین ذوالقدر با دولت‌های ممالیک و عثمانی، علاءالدوله ذوالقدر را بر آن داشته است تا برای حفظ و بقای سیاسی خود و خاندانش گاهی به عثمانی و گاهی به ممالیک نزدیک شود و گاهی نیز با بازماندگان دیگر خاندان‌های حکومتگر در حال احتضار، مثل آق‌قویونلوها متحد گردد. منابع عصر صفوی معتقدند که سیاست خارجی علاءالدوله مبتنی بر مکر و تزویر بوده است. مشهور است که علاءالدوله ذوالقدر مکرر می‌گفت که دو مرغ دارم که یکی تخم طلا می‌گذارد و دیگری تخم نقره، که منظورش از این دو مرغ سلاطین عثمانی و ممالیک بوده است (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۷۹؛ روملو، ۱۳۵۷: ۴۴۹/۲). در دوره حکمرانی علاءالدوله ذوالقدر، شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۷ ق.) سلسله صفویه را در ایران تأسیس نمود. هر چند که اکثر منابع تاریخی ایرانی در باره مناسبات خصمانه شاه اسماعیل صفوی و علاءالدوله ذوالقدر به تفصیل قلم فرسایی نموده‌اند (مجهول، ۱۳۶۴: ۵۲۳-۵۱۶، ۲۷۹-۲۴۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۵۸؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۶-۴۵؛ خواندمیر، ۱۳۱۸: ۴۹۰/۴-۴۸۵؛ قمی، ۱۳۵۹: ۷۶۴/۲، ۱۶۳، ۱۲۹، ۸۹-۹۵/۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۰۳-۱۲۳؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۴۱). اما همین منابع ایرانی اشاره‌ای به حسن روابط آن دو دولت و اتحاد نظامی آن دو به همراه ممالیک بر علیه عثمانی‌ها قبل و بعد از جنگ چالدران ننموده‌اند، روابطی که از دلایل اصلی حمله سلطان سلیم به علاءالدوله ذوالقدر و اضمحلال حکومت ذوالقدریان در سال ۹۲۱ ق. بوده است.

دوره روابط و مناسبات خصمانه شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر

روابط سیاسی- نظامی شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر در یک دوره ۱۰ ساله و در دو مرحله روابط خصمانه و روابط دوستانه قابل بررسی است. مرحله نخست روابط میان شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر، توسط ذوالقدرها خصمانه آغاز گردید، اینگونه که از سال ۹۱۱ ق. هم‌زمان با دستگیری و زندانی کردن سفیر شاه اسماعیل توسط علاءالدوله، روابط طرفین خصمانه شد و تا ۹۱۸ ق. روابط به شکل کاملاً خصمانه باقی ماند؛ می‌توان گفت که علل و عوامل مختلفی در شکل‌گیری و تداوم این روابط خصمانه مؤثر بوده‌اند.

شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ ق. سلسله صفویه را در ایران تأسیس نمود و با توجه به تبلیغات وسیع هواداران خاندان صفوی از دوره شیخ جنید پدربزرگ و شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل، در میان دودمان‌های شیعی آناتولی (سومر، ۱۳۷۱: ۲۳، ۲۷)، عده زیادی از افراد ایل ذوالقدر از نواحی جنوب‌شرقی آناتولی هم‌زمان با تأسیس سلسله صفوی به ایران آمدند و در

زمره قزلباشان قرار گرفتند (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۳۸؛ قمی، ۱۳۵۹: ۵۵/۱؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۶) و چنان اهمیت یافتند که به گفته منابع عصر صفوی، آنان نیز مانند ایل شاملو، مهم‌ترین ایل قزلباش ایران به‌شمار می‌رفتند. در اثبات این مدعا اینکه ذوالقدرها هفت منصب و مقام اداری و حکومتی صفوی مثل قورچی‌باشی، منصب مهرداری و مرتبه ایالت را عهده‌دار بودند (عبدی‌بیگ، ۱۳۶۹: ۹۵، ۹۰، ۶۹؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴، ۲۷؛ سومر، ۱۳۷۱: ۲۱۴؛ قمی، ۱۳۵۹: ۸۷/۱ و ۹۰۶/۲، ۷۲۲، ۶۹۱). به نظر می‌رسد یکی از دلایل اختلافات میان علاءالدوله و شاه اسماعیل صفوی همین مهاجرت گسترده اتباع ایلات ذوالقدر به ایران بوده است، به نحوی که علاءالدوله ذوالقدر از ابتدای تشکیل دولت صفوی سعی داشته است تا از خروج قزلباش‌های آناتولی هوادار خاندان صفوی ممانعت به عمل آورد. چرا که ترکمانان آناتولی قلمرو ذوالقدر از مهم‌ترین قزلباشان تشکیل‌دهنده ارتش شاه اسماعیل صفوی بودند و خروج این طوایف از آناتولی، هم از لحاظ اقتصادی و جمعیتی بر امارات‌نشین ذوالقدر لطمه وارد می‌کرد و هم باعث تقویت قوای نظامی دولت تازه تأسیس صفوی بود که می‌توانست خطری بالقوه برای حاکمیت سیاسی ذوالقدریان باشد. اما مهم‌ترین مسئله در مناسبات شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله مربوط به اتحاد علاءالدوله ذوالقدر با سلطان مراد آق‌قویونلو و برقراری رابطه فامیلی و حمایت او به‌عنوان مدعی اصلی شاه اسماعیل در حکومت ایران بوده است (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۵۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۴-۱۲۳) با این توضیح که از خاندان حکومتگر آق‌قویونلوها دو مدعی سلطنت در ایران باقی مانده بود و آنان ایران را بین خود تقسیم کرده بودند. آذربایجان، مغان، ازان و دیاربکر متعلق به الوند میرزا و عراق، فارس و کرمان متعلق به سلطان مراد آق‌قویونلو بود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۹/۴).

شاه اسماعیل در جنگ شرور، سلطان الوند را شکست داد و متصرفات او را تصاحب کرد و در سال ۹۰۷ ق. در تبریز تاج‌گذاری نمود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۶/۴-۴۶۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۲۵-۱۲۴، سرور، ۱۳۷۴: ۳۸-۳۶) و پس از آن به جنگ با سلطان مراد آخرین شاهزاده آق‌قویونلو پرداخت و بعد از شکست او در نزدیکی همدان، سلطان مراد به ایالت فارس متواری شد (عبدی‌بیگ، ۱۳۶۹: ۴۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۷۲/۴-۴۷۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۳۱-۱۲۹) و چون شاه اسماعیل به تعقیب او به فارس رفت، سلطان مراد ابتدا در سال ۹۰۹ ق. به بغداد گریخت و پس از اندک درنگی به مصر نزد ممالیک رفته تا شاید ممالیک او را در برابر شاه اسماعیل یاری رسانند، اما چون از کمک قانصوغوری سلطان ممالیک ناامید شد، در اوایل سال ۹۱۰ ق. نزد علاءالدوله ذوالقدر حاکم البستان و مرعش

رفت (ابن ایاس، ۱۹۸۴: ۱۴۳/۴؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۱۸۶). علاءالدوله ذوالقدر او را گرمی داشت و یکی از دخترانش را به عقد ازدواج او درآورد و سلطان مراد نزد او اقامت گزید (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۱۸۶، ۲۴۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۵۸؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۲۹۶). چون در همان سال ۹۱۰ ق. سلطان الوند آق‌قویونلو که پس از شکست و فرار از برابر شاه اسماعیل به دیار بکر رفته بود، در آنجا درگذشت (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۲۶)، علاءالدوله با موافقت و همراهی سلطان مراد به دیار بکر حمله کردند و با قتل و غارت، قلاع آنجا را در اختیار گرفتند. این خبر هنگامی به شاه اسماعیل رسید که او در خوی در حال برگزاری جشن‌های نوروزی بود (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۲؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۷). به نظر می‌رسد که با وجود شیعیان و هواداران فراوان خاندان صفوی در منطقه آناتولی، شاه اسماعیل توجه خاصی به آن منطقه داشته است و نمی‌توانست به تصرف دیار بکر توسط علاءالدوله بی‌اعتناء باشد، چرا که شاه اسماعیل با توجه به شکست دادن الوند میرزا و سلطان مراد آق‌قویونلو، ادعای مالکیت بر دیار بکر را داشته است. در منابع هم اشاره شده است که شاه اسماعیل دیار بکر را جزو ممالک محروسه خود می‌دانست (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۴۶؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۴-۱۲۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۵۸). لذا ابتدا در سال ۹۱۱ ق. سفیری به نام اوغلان امت چاوشلو را که از صوفیان خوشنام و دلیر بود، نزد علاءالدوله ذوالقدر فرستاد تا این مسئله را به او یادآور شود، اما علاءالدوله سفیر را به زندان انداخت و او مدت دو سال در زندان بود و پس از دو سال از زندان علاءالدوله گریخت و به شاه اسماعیل پیوست (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۴۷؛ عبدی‌بیگ، ۱۳۶۹: ۴۵).

به دنبال اقدامات خصمانه علاءالدوله ذوالقدر از جمله پناه دادن و یاری رساندن به سلطان مراد آق‌قویونلو دشمن شاه اسماعیل، برقراری رابطه فامیلی با او، حمله به دیاربکر و تصرف آنجا و زندانی نمودن فرستاده شاه اسماعیل صفوی، روابط خصمانه طرفین به اوج خود رسید. به نظر می‌رسد که شاه اسماعیل دریافت کرده بود که سلطان مراد و علاءالدوله با تصرف دیار بکر، در نهایت قصد حمله به او را دارند، لذا با پیش‌دستی در اوایل سال ۹۱۳ ق. با سپاهی فراوان به قصد علاءالدوله ذوالقدر و سلطان مراد به طرف ارزجان حرکت کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۸-۲۹۷). علاءالدوله با تعیین والیانی از بین همراهان معتمدش برای قلاع دیار بکر، خود به البستان عقب‌نشینی کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۷/۴؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۴۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۵۹). شاه اسماعیل برای حمله به علاءالدوله و رسیدن به البستان از اراضی عثمانی عبور کرد، در حالی که با دقت سعی می نمود که سپاهیان خسارتی به ساکنان عثمانی وارد نکنند و با سرعت خودش را به کنار رود البستان رساند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۷؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۴۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۵۹؛ سفرنامه ونیزیان، ۱۳۸۱: ۳۳۶؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۸). به نظر می رسد که شاه اسماعیل، هم برای اصل غافلگیری و سرعت عمل در رسیدن به دشمن (علاءالدوله) و هم تحریک و جرأت و جسارت بخشیدن به شیعیان و هواداران خاندان صفوی مستقر در اراضی عثمانی، از قلمرو عثمانی عبور کرده است. علاءالدوله که ماندن خود و بستگانش در قلعه البستان و مقاومت را صلاح نمی دید، ابتدا گروهی از بستگانش را به عثمانی و گروهی دیگر را به شام فرستاد و خود به کوه های مرتفع درنا فرار کرد و در آنجا متحصن شد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۷؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۵۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۵۹). همچنین به نظر می رسد که دلیل متواری شدن علاءالدوله به کوهستان ها، آگاهی و شناخت او از قدرت و نفوذ شاه اسماعیل در نواحی دیار بکر و وجود هواداران فراوان برای او بوده است. علاءالدوله علی رغم متواری شدن، دسته ای از سپاهیان را برای درگیری با قزلباشان صفوی به کنار رود البستان اعزام نمود و آنان با فرماندهی پسر علاءالدوله، قاسم بیگ معروف به ساروقپلان (پلنگ زرد) ابتدا به گروهی از سپاهیان شاه اسماعیل به فرماندهی حسین بیگ الله که با یافتن معبری از رود البستان عبور کرده بودند، حمله ور شدند و سیصد تن از آنان را کشتند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۶-۲۷۷؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۴؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴: ۲۰۷-۲۰۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۰؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۸). اما زمانی که لشکر اصلی شاه اسماعیل پیش آمد، سپاهیان ذوالقدری از جلو آنان گریختند و در واقع برخلاف گفته خواندمیر که نوشته است: جنگ عمومی آغاز و به مدت سه روز ادامه داشت و شاه اسماعیل سپاه ذوالقدری را منهدم کرد، اصلاً جنگی اتفاق نیافتاد، چرا که علاءالدوله و سپاهیان از جلو شاه اسماعیل گریختند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۵؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۵۶) لذا شاه اسماعیل صفوی دستور داد تا آبادی ها و روستاهای منطقه البستان و مرعش را به آتش کشیده و نابود کنند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۸؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۵۶؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۸) و پس از چند روز توقف در منطقه البستان و تصرف قلعه خربوت که حاکم آن یکی از پسران علاءالدوله بود، به سوی دیار

بکر رهسپار گردید (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۵؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۵؛ سفرنامه ونیزیان، ۱۳۸۱: ۳۳۷، ۳۳۴).

شاه اسماعیل پس از البستان و خرپوت راهی دیار بکر گردید، امیر بیگ موصول، حاکم منصوب از طرف آق قویونلوها که سال‌ها از طرف آنان بر دیار بکر حاکم بود، به حضور شاه اسماعیل رسید و ضمن شیعه شدن، اعلام اطاعت و فرمانبرداری کرد (روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۵-۱۲۴؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴۷). لازم به توضیح است که ایل موصول با آق قویونلوها رابط نزدیکی داشتند و در نزدیکی موصول سکونت داشتند، اما امیر بیگ که حکومت موروثی ایل موصول را داشت، سال‌ها از طرف آق قویونلوها حاکم دیار بکر بود، بقیه موصول‌ها که در مذهب اهل سنت باقی ماندند، بعدها مورد حمله محمدخان استاجلو قرار گرفتند (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴۷). به نظر می‌رسد که چون امیر بیگ موصول توسط جنگجویان کُرد وفادار به علاءالدوله ذوالقدر، تحت فشار قرار گرفته بود، به شاه اسماعیل صفوی پیوسته است. با ملحق شدن امیر بیگ موصول حاکم بزرگ دیار بکر به شاه اسماعیل، تسلط او بر دیار بکر تحکیم و قدرتش در آن نواحی تثبیت گردید. شاه اسماعیل هم ضمن تجلیل از او، منصب مهرداری و حکومت هرات را به وی بخشید و او را به الگی پسرش طهماسب میرزا برگزید (روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۵؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۳؛ سفرنامه ونیزیان، ۱۳۸۱: ۳۳۷) و حکومت دیار بکر را نیز به محمد بیگ استاجلو سپرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۲؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۹) و خود راهی اخلاط شد. محمد بیگ استاجلو نیز پس از دریافت لقب خانی، عازم قلعه حمید مقرر حکومتی دیار بکر گردید (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۰؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۵).

قبل از آمادگی و رسیدن محمدخان استاجلو حاکم جدید دیار بکر به قلعه حمید، قایتمس بیگ موصول برادر امیر بیگ موصول، حاکم پیشین دیاربکر، قلعه حمید را تصرف کرد و به تحریک او کُردها به اردوگاه قزلباش تحت امر محمدخان استاجلو یورش بردند که البته توسط او و قزلباشان به شدت سرکوب شدند. قایتمس بیگ برای حفظ قلعه حمید از علاءالدوله کمک خواست و او هم فوراً ده هزار نیرو به فرماندهی پسرانش ساروقچلان و اردوانه به یاریش فرستاد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۲؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۹). محمدخان استاجلو که تنها دو هزار نیرو در اختیار داشت، با شجاعت در برابر سپاه ده هزار نفری ذوالقدری جنگید و پیروز شد و پسران علاءالدوله را پس از دستگیری فوراً کشت و قلعه حمید را نیز متصرف و قایتمس و امرایش را دستگیر و همگی را به قتل رساند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۹؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۶۸-۲۶۳؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۲۸-۱۲۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۶-۱۶۴).

علاءالدوله در بهار سال ۹۱۳ ق. برای جبران شکست و گرفتن انتقام قتل پسرانش، سپاه بزرگ‌تری به استعداد پانزده هزار نفر به فرماندهی شاهرخ بیگ و احمد بیگ دو تن دیگر از پسرانش به دیاربکر گسیل داشت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۵؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۲۹۹). محمدخان استاجلو که از منطقه قرا حمید به همراه سه هزار نفر عازم ماردین بود، به استقبال سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر شتافت و در جنگ شدیدی که بین طرفین صورت گرفت، محمدخان استاجلو و قزلباشان پیروز شدند و بسیاری از سپاهیان علاءالدوله به همراه پسرانش کشته شدند و گروهی از جمله دو تن از پسران شاهرخ و نوه‌های علاءالدوله نیز اسیر و باقی‌مانده سپاه علاءالدوله به البستان گریختند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۵؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۹۰-۴۸۹؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۷۷-۲۷۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۴۰-۱۳۹؛ انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۰۸؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۶-۱۶۴). محمدخان استاجلو سرهای مقتولین را به همراه اسیران از جمله آنان، دو تن از پسران شاهرخ به نام‌های محمد و علی نزد شاه اسماعیل فرستاد که آن دو پس از بخشیده شدن به خدمت شاه اسماعیل صفوی درآمدند (روملو، ۱۳۵۷: ۱۴۰؛ سومر، ۱۳۷۱: ۴۹).

پس از این دو شکست سخت و پرهزینه برای علاءالدوله ذوالقدر، او که دیگر توان رویارویی و مقابله با قزلباشان صفوی را در خود نمی‌دید، دست از تلاش برداشت و اندیشه دستیابی به دیاربکر را از ذهنش بیرون کرد (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۲۷۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۱۴۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۶۷). برخی از منابع عثمانی علل درگیری و روابط خصمانه شاه اسماعیل و علاءالدوله را ناشی از درخواست ازدواج شاه اسماعیل با دختر علاءالدوله و رد درخواست او توسط حاکم ذوالقدری دانسته‌اند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۹: ۲۴۴/۲؛ بروکلیمان، ۱۹۸۴: ۴۴۷) که به نظر می‌رسد این مطلب می‌تواند برداشتی سطحی ناشی از عدم درک صحیح از تحولات سیاسی و نظامی منطقه آناتولی باشد.

دوره روابط دوستانه شاه اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر و اتحاد نظامی آنها

در حالی که روابط شاه اسماعیل صفوی و علاءالدوله ذوالقدر در اوج خصومت قرار داشت، تحولاتی در عثمانی به وقوع پیوست که تأثیری مستقیم بر روابط صفویان و ممالیک- که حکومت علاءالدوله تحت‌الحمایه آنان بود- گذاشت و روابط خارجی پرتنش آن دو دولت را به رابطه دوستی و اتحاد نظامی راهبردی تبدیل نمود. این مرحله از روابط طرفین در منابع متقدم ایرانی بازتاب کمی داشته است؛ با این توضیح که در هشتم صفر سال ۹۱۸ ق. در عثمانی، شاهزاده سلیم بعد از کشتن برادران با کودتایی، پدرش بایزید دوم را از سلطنت

برکنار و بر تخت سلطنت نشست. وی از همان آغاز نشان داد که تمایل فراوانی به خونریزی دارد، چرا که کارش را با کشتن شمار زیادی از برادرانش و شماری از یاران و گروهی از مردم آغاز کرد (مصطفی، ۱۹۹۸: ۷۶). سلطان سلیم که به طور عمیق با مسائل مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا بود، سیاست توجه به شرق را در پیش گرفت و از همان آغاز سلطنتش، مناسبات صفویان با عثمانیان به دلایل عدیده‌ای به مرحله بسیار پرتنشی وارد شد. از طرف دیگر، ممالیک نیز به دلیل رقابت‌های پیشین دولت عثمانی با مملوکان، تلاش عثمانی برای نفوذ در حاکم‌نشین ذوالقدر از طریق حمایت از حاکمان دست‌نشانده، جنگ دو دولت در سال ۸۹۰ ق. و شکست ممالیک در آن جنگ و مهم‌تر از همه وحشت ممالیک از توسعه‌طلبی سلطان سلیم برای نفوذ بر حرمین‌الشریفین (احمد یاقی، ۱۳۹۱: ۵۵-۵۴)، زمینه تغییر رویکرد در روابط علاءالدوله ذوالقدر با صفویان را قانصوغوری، سلطان ممالیک فراهم آورد. اینگونه که در ربیع‌الآخر سال ۹۱۸ ق. شاه اسماعیل هدایای ارزشمندی به همراه هیأتی بزرگ برای بهبود روابط و انعقاد پیمان نظامی با ممالیک به مصر گسیل داشت (ابن ایاس، ۱۹۸۴: ۲۶۶/۴-۲۶۵؛ Rabie, 1978: 78) و نتیجه سفر این هیأت ایرانی، انعقاد معاهده محرمانه نظامی بین صفویه با ممالیک بر ضد عثمانی‌ها بود و چون حاکم‌نشین ذوالقدر تحت الحمایه دولت ممالیک بود، ممالیک با وساطت میان آنان و شاه اسماعیل، روابط طرفین را از دشمنی به دوستی و اتحاد نظامی تغییر دادند (ابن ایاس، ۱۹۸۴: ۲۶۶/۴-۲۶۵).

به نظر می‌رسد که بر اساس معاهده دوستی و پیمان نظامی ممالیک با شاه اسماعیل، قانصوغوری، سلطان ممالیک به خوبی توانسته است رابطه دشمنی میان علاءالدوله ذوالقدر با شاه اسماعیل صفوی را به نفع صفویه حل و فصل نماید. سلطان ممالیک، علاءالدوله ذوالقدر را نسبت به خطر قریب‌الوقوع عثمانی برای حاکمیتش آگاه نمود و او را متقاعد کرد تا در پیمان اتحاد ممالیک و ایران بر علیه عثمانی وارد شود. علاءالدوله هم که متحد و تحت الحمایه سلطان مصر بود، علی‌رغم ضربات مهلکی که پیش از این از شاه اسماعیل صفوی دریافت کرده بود، اما چون شاه اسماعیل را خطر اصلی برای حاکمیتش بر مناطق موروثی تحت امرش نمی‌دانست و از طرف دیگر، علی‌رغم اینکه سلطان سلیم نوه دختری علاءالدوله بود، او را پادشاهی جنگجو، نیرومند، قسی‌القلب و با انگیزه ادامه فتوحات در شرق و جنوب شرقی عثمانی و به زیان دولت خویش می‌دید و احتمالاً در صورت مخالفت با خواست سلطان ممالیک و ادامه دشمنی با شاه اسماعیل صفوی، خود را در برابر سلطان مقتدر عثمانی تنها احساس می‌کرد، لذا علاءالدوله از عثمانیان روی برگرداند و در مخالفت با آنان

(لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲) به صورت محرمانه در اتحاد ایران و مصر وارد شد و با دشمن قدیمی خود شاه اسماعیل صفوی دست دوستی داد. بنابراین، با انعقاد پیمان نظامی شاه اسماعیل، قانصوغوری و علاءالدوله ذوالقدر در مرزهای شرقی و جنوبی عثمانی، اتحادی سیاسی- نظامی بر علیه عثمانی‌ها شکل گرفته بود که در صورت منفعل بودن و بی‌تحرکی سلطان عثمانی چه بسا اساس قدرت و حاکمیت آن دولت تضعیف می‌شد (فلسفی، ۱۳۳۲: ۶۴) همچنین سلطان قانصوغوری از علاءالدوله ذوالقدر که والی سرحدی بین ممالیک و عثمانی و تحت‌الحمایه او بود، خواست تا نه تنها با سلطان عثمانی در جنگ با شاه اسماعیل صفوی همراهی نکند، بلکه به سپاه عثمانی نیز حمله‌ور شود. (ابن زنبیل، ۱۹۹۸: ۸۹-۸۸) بنابراین، وقتی که سپاه عثمانی برای حمله به ایران به قیصریه رفت و مدتی در آنجا اردو زد تا شاید بتواند امیر سالخورده ذوالقدری را همراه خود سازد و از توان نظامی او بر علیه صفویان استفاده کند، امیر ذوالقدری که تحت‌الحمایه ممالیک بود، به وضوح از پذیرش چنین اتحادی با سلطان سلیم عثمانی امتناع ورزید و ضمناً علاءالدوله ذوالقدر، درخواست بعدی سلطان سلیم مبنی بر اینکه حداقل گروهی از سواران ماهر ایل ذوالقدر را برای همراهی با سواره نظام عثمانی در اختیار او قرار دهد، رد نمود و از پذیرش بی‌طرفی هم خودداری کرد و در حالی که مذاکرات او با سلطان سلیم هنوز در جریان بود، به سپاهیان‌ش دستور داد تا مخفیانه به انبارهای تدارکات نظامی و آذوقه سپاهیان سلطان سلیم حمله‌ور شوند (فلسفی، ۱۳۳۲: ۷۸).

تلاش شاه اسماعیل، علاءالدوله و قانصوغوری مثمر ثمر واقع نشد و سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۰ ق. در جنگ چالدران، شاه اسماعیل را شکست داد. شاه اسماعیل پس از شکست، روابط خود را با علاءالدوله ذوالقدر تقویت کرد و با او متحد شد و با ارسال هدایایی برای وی سعی نمود تا هم خاطره دشمنی‌های سابق را از او بزداید و از وی دلجویی کند و هم او را تحریک نماید تا در سرحدات قلمرو خویش بر قلاع عثمانی حمله برد و ذخایر اردوی نظامی و آذوقه غذایی سپاهیان عثمانی را که در آن قلعه‌ها، سلطان سلیم برای حمله بعدی به ایران تدارک دیده بود، غارت کند. امیر سالخورده ذوالقدری نیز به تحریک شاه اسماعیل صفوی دست به این کار زد. (همان: ۱۲۲)

سلطان سلیم بعد از پیروزی بر شاه اسماعیل در جنگ چالدران، با این دستاویز که علاءالدوله ذوالقدر نه تنها با سلطان عثمانی در جنگ با شاه اسماعیل صفوی همراهی نکرده است، بلکه به سپاه عثمانی و تدارکات و آذوقه‌اش نیز حمله‌ور شده و آن را غارت کرده و آتش زده بود (ابن زنبیل، ۱۹۸۸: ۸۹-۸۸)، او را خائن دانسته و سنان پاشا را به تنبیه ذوالقدریان و علاءالدوله ۹۰ ساله فرستاد (لین پل، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲). سپاهیان عثمانی او را در

۲۹ ربیع‌الآخر سال ۹۲۱ ق. گرفتار کردند و سر وی را به همراه سر چهار تن دیگر از پسرانش و سی تن از بیگ‌های تحت فرمانش جدا کرده (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۶)، برای سلطان سلیم فرستادند و او نیز سر جد مادریش را برای ارباب ممالیک به دربار قانصوغوری فرستاد و بدین ترتیب قلمرو حکومتی ذوالقدریان ابتدا تحت‌الحمایه سلاطین عثمانی قرار گرفت و سپس منقرض شد و به متصرفات عثمانی افزوده گردید (سعدالدین، ۱۲۸۰-۱۲۷۹: ۲/۲۹۵-۲۹۴؛ عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۳۸-۲۳۹؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴: ۵۲۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۰۳؛ انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳: ۵۴۲؛ ابن ایاس، ۱۹۸۴: ۴/۴۶۲). پس از لشکرکشی سلطان سلیم و منقرض نمودن امارت‌نشین ذوالقدر، عده زیادی از ایل ذوالقدر به دلیل دشمنی که با عثمانی‌ها داشتند، در سال ۹۲۸ ق. به شاه اسماعیل پیوستند. شاه اسماعیل هم گروهی از ذوالقدریان را به هرات در شرق ایران و گروهی دیگر را به شیراز در جنوب ایران فرستاد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۸۷؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۰۳؛ مینورسکی، ۱۳۷۸: ۲۴۷). گرچه پیش از این واقعه هم، گروهایی از ذوالقدرها به خدمت خاندان صفوی درآمده بودند و شاه اسماعیل که به اهمیت و کارایی ذوالقدریان پی برده بود، آنان را در مناصب مهم گماشت. از جمله دده ابدال بیگ ذوالقدر که از مریدان شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بود، او در دوره شاه اسماعیل به مقام قورچی‌باشی مفتخر گردید (سومر، ۱۳۷۱: ۴۸). همچنین شاه اسماعیل حکومت برخی از ایالات ایران را به ذوالقدریان سپرد. به‌طور نمونه، زمانی که شاه اسماعیل در سال ۹۰۹ ق. شیراز را فتح کرد و از دست خاندان آق‌قویونلو به در آورد، حکومت فارس را به الیاس بیگ ذوالقدر معروف به کچل بیگ سپرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۷۶-۴۷۱؛ عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۴؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۳۷۰؛ سرور، ۱۳۷۴: ۵۷). هر چند که او و برخی دیگر از جانشینانش از ایل ذوالقدر که حکومت فارس یافته بودند، به علل مختلف مورد غضب شاه اسماعیل قرار گرفتند. از جمله سلیمان بیگ ذوالقدر (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۴۴) و امت بیگ ذوالقدر ملقب به خلیل سلطان (همان) که به دلیل کوتاهی در جنگ چالدران معدوم شد، اما در مجموع هفده تن از ذوالقدریان تا سال ۹۹۸ ق. یعنی زمان شاه عباس اول در ایالت فارس حکومت کردند (سومر، ۱۳۷۱: ۴۸؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۸۱-۱۲۸۰).

نتیجه

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مطالعاتی پیرامون دولت صفوی در دوره حکومت شاه اسماعیل، تحقیق در مورد تحولات سیاسی- نظامی و روابط خارجی او به‌ویژه در مرزهای غربی ایران

است که از ملتهب‌ترین سرحدات قلمرو صفوی بود. در مرزهای غربی ایران، شاه اسماعیل صفوی با امارت ذوالقدر مستقر در البستان و مرعش، دولت ممالیک و دولت عثمانی همسایه بود و سرکوب ملوک‌الطوایف در غرب ایران، تصرف کردستان و تعقیب بقایای آق‌قویونلوها و تصرف دیار بکر توسط شاه اسماعیل، باعث درگیری شدید او با امارت ذوالقدر گردید. مناسبات میان شاه اسماعیل با علاءالدوله حاکم دولت محلی ذوالقدر از سال ۹۱۳ ق. ابتدا از طرف علاءالدوله خصمانه گردید و تا سال ۹۱۸ ق. خصمانه باقی ماند. اوج خصومت در این مرحله زمانی بود که شاه اسماعیل شخصاً به البستان مرکز حاکم‌نشین ذوالقدر حمله نمود. روابط خصمانه شاه اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر که در منابع ایرانی کاملاً بازتاب داشته است، به علل و عواملی همچون کوچیدن قبایل ترکمان ذوالقدری به ایران، فراری شدن سلطان مراد آق‌قویونلو نزد علاءالدوله ذوالقدر و پناه دادن به او و برقراری رابطه فامیلی و به تبع آن حمایت از او، حملات علاءالدوله ذوالقدر و سلطان مراد به دیار بکر که شاه اسماعیل داعیه مالکیت آن را داشت، شرط شاه اسماعیل مبنی بر شیعه شدن دشمنانش و به گمان برخی از منابع عثمانی درخواست ازدواج شاه اسماعیل با دختر علاءالدوله ارتباط داشت.

مرحله دوم مناسبات سیاسی- نظامی شاه اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر که مرحله دوستی و اتحاد نظامی است (۹۲۱-۹۱۸ ق.) و با ارسال هدایا و دلجویی از علاءالدوله توسط شاه اسماعیل همراه بود را می‌توان ناشی از این علل و عوامل دانست که در امپراطوری عثمانی، سلطان سلیمی به قدرت رسیده بود که تمایل فراوانی به خونریزی داشت و قصد او مبنی بر کشورگشایی در اراضی دولت‌های مسلمان همجوار رویکرد او را نسبت به همسایگان شرقی و جنوبی عثمانی از جمله ایران و ممالیک و به تبع آن، حاکم‌نشین ذوالقدر که تحت الحمایه ممالیک بود، به شدت تهاجمی نموده بود. از دیگر علل و عوامل دوستی و اتحاد نظامی شاه اسماعیل و علاءالدوله، ترس علاءالدوله از هضم شدن کامل سرزمین موروثی ایلات ذوالقدر در امپراطوری عثمانی بود. همچنین وساطت سلطان ممالیک نزد علاءالدوله با توجه به تحت الحمایگی ذوالقدریان نزد ممالیک برای مصالحه و اتحاد با صفویان را نیز می‌توان عنوان نمود.

روابط مرحله دوستی و اتحاد نظامی شاه اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر در منابع و تحقیقات به‌ویژه در منابع ایرانی بازتاب کمتری داشته است. برخی از محققین معاصر ایرانی بدون در نظر گرفتن مرحله دوم روابط شاه اسماعیل صفوی و علاءالدوله ذوالقدر که مبتنی بر دوستی و اتحاد نظامی و ارسال هدایا از طرف شاه اسماعیل به علاءالدوله ذوالقدر بوده است، روابط آن دو را از آغاز تا زمان سقوط دولت ذوالقدری یکسره خصمانه قلمداد کرده‌اند.

منابع و مآخذ

- ابن ایاس، محمد بن احمد، ۱۹۸۴، *بدائع الزهور فی وقائع الدهور*، المحقق: محمد مصطفی، قاهره: الیهیئه المصری العامه للکتاب.
- ابن زنبیل الرمال، احمد بن علی، ۱۹۹۸، *آخره الممالیک أو واقعه السلطان الغوری مع سلیم العثماني*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قاهره: الیهیئه المصریه العامه للکتاب.
- احمد سعید، سلیمان، ۱۹۷۲، *تاریخ الدول الاسلامیه و معجم الأسر الحاکمه*، قاهره: دارالمعارف.
- احمد یاقی، اسماعیل، ۱۳۹۱، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، چاپ هفتم، ترجمه: رسول جعفریان، قم: انتشارات حوزه و دانشگاه.
- انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳، *تاریخ عالم آرای صفوی*، به کوشش: یدالله شکری، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- امینی هروی، ابراهیم بن میرک جلال الدین، ۱۳۸۳، *فتوحات شاهی تاریخی صفوی از آغاز تا سال ۹۲۰ ق.*، به تصحیح و تحشیه: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، *عالم آرای شاه اسماعیل*، به تصحیح: اصغر منتظرصاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اوزون چارشی لی و اسماعیل حقّی، ۱۳۷۹، *تاریخ عثمانی (از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی)*، چاپ دوم، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان.
- باسورث، ادموند کلیفورد، ۱۳۸۱، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بروکلمان، کارل، ۱۹۸۴، *تاریخ الشعوب الاسلامیه، نقله الی العربیه نبیه امین فارس و منیر بعلبکی*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- بنیاد دایره‌المعارف اسلامی (ناشر)، ۱۳۹۲، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۱۸، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، صص. ۸۶۸-۸۶۱.
- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۸۸، *شاه اسماعیل اول: پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی*، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- حسینی استرآبادی، حسین، ۱۳۶۴، *از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)*، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، ۱۳۸۰، *تاریخ حبیب السیر*، چاپ چهارم، زیر نظر: محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
- خواندمیر، امیر محمود، ۱۳۷۰، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به کوشش: غلامرضا طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دالساندی، ونچنتو و دیگران*، ۱۳۸۱، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۷، *احسن التواریخ*، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

- سرور، غلام، ۱۳۷۴، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سعدالدین افندی، ۱۲۸۰-۱۲۷۹ ق، *تاج التواریخ*، استانبول: مطبعه عامره.
- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه: احسان اشراقی و محمدتقی امامی خویی، تهران: انتشارات گستره.
- شرفالدین علی یزدی، ۱۳۸۷، *ظفرنامه*، چاپ: سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی.
- عالی افندی، مصطفی، ۱۲۷۷ ق، *کنه الاخبار*، استانبول: تقویم خانه عامره.
- عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹، *تکمله الاخبار*، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- فلسفی، نصرالله، "جنگ چالدران"، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، دی ماه ۱۳۳۲، سال اول، شماره ۲، (پیاپی ۲)، صص. ۱۲۷-۵۰.
- قمی، قاضی احمد، ۱۳۵۹، *خلاصه التواریخ*، به کوشش و تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- لین پل، استانلی و دیگران، ۱۳۷۰، *تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومتگر*، جلد ۲، ترجمه: صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴، *جهانگشای خاقان*، به تصحیح و مقدمه: الله دنا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- مصطفی، احمد عبدالرحیم، ۱۹۹۸، *فی اصول التاریخ العثمانی*، بیروت: دارالشرق.
- مقریزی، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی، ۱۹۹۷، *السلوک لمعرفة دول الملوك*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- منجم باشی، احمد بن لطف الله، ۱۲۸۵ ق، *صحائف الاخبار*، استانبول: مطبعه عامره.
- منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۷۸، *جواهر الاخبار*، به تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- مینورسکی، و، ۱۳۷۸، *سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوك*، چاپ سوم، ترجمه: مسعود رجب نیا، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر.
- واله اصفهانی، محمد یوسف، ۱۳۷۲، *خلد برین*، چاپ دوم، محقق و مصحح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- هینتس، والتر، ۱۳۶۱، *تشکیل دولت ملی در ایران*، چاپ دوم، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

Rabie .H; 1978, Political Relations Between the Safavids of Persia and the Mamluks of Egypt and Syria in the Early Sixteenth Century, Journal of the American Research Center in Egypt, Egypt: American Research Center in Egypt (ARCE) Publisher , Vol. 15, 75-81.

Uzuncarsili Ismail Hakki, 1988 ,Anadolu Beylikleri ve Akkoyunlu, Karakoyunlu Devletleri, Ankara: Publisher Turk Tarih Kurumu Basimevi.

Encyclopaedia of Islam, 1991, New Edition, Edited by Lewis B., Pellat.C. H.&Schacht.J., Leiden, Vol. 2, 239.